

پوثر Puthra پسر، میثر، Mithra مهر، ثوخش Thvaxsh تخشیدن = کوشیدن
 واژه تیر در فارسی از تیکر Tigra پارسی باستان است که در اوستا تیر،
 Tighra میباشد و این نباید مشتبه شود با نام چهارمین ماه از سال و با نام
 سیزدهمین روز از ماه که تیر خوانده میشود. این تیر از نام فرشته باران است
 که تیشتریه Tishtryo نامیده میشود. او یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست،
 او فرشته یاسبان باران است، ماه و روز تیر بنگهبانی اوسپرده شده است. جشن
 تیرگان یکی از جشنهای بزرگ ایران باستان بوده و هنوز هم در سنگسر،
 در روز سیزدهم تیرماه، جشن (گوشه Gusha) با آیین ویژه‌ای گرفته میشود.
 در اوستا یکی از یشتهای بسیار دلکش بنام این ایزد است و تیر یشت
 خوانده میشود. درین یشت که خود چکامه شیوایی است، از نبرد ایزد باران
 بادبوخشکی (اپوش Apausha) بسیار شاعرانه سخن رفته است.
 تیشتر = تیر در اوستا نیز ستاره باران است و آن شعرای یمانی است که
 در لاتین سیریوس Sarius (در یونانی Seiriu) خوانده میشود.

بگفته نامه پهلوی بندهش (فرگرد ۷) در زود خورد ایزد باران باهماوردان
 نابکار چون دیوسپنچکر Spinekor و دیواپوش، آتش (وازیشته Vazishta
 آذرخش، برق مقصود است) از گرز تیشتر شراره بر کشد و ازین زخم گران
 خروشی از نهاد سپنچکر بر آید و جان بسپرد. این خروش همان تندر (رعد)
 است که هنوز هم پیش از بارندگی شنیده میشود. پس از پیروزی تیشتر باران
 فروبارد و کشتزاران آریایی سیراب گردد. گذشته از اینکه فرشته بخشایش
 باران در فارسی تیر است، نام تیشتر هم در ادبیات ما بجای مانده، اما بفظ بستر
 یاد گردیده است. در لغت فرس اسدی و صحاح الفرس آمده: «بشتر نام میکائیل
 است.» دقیقی گوید:

بشتر را خوانمت شرك است او چو تو کی بود به گاه عطا
 در مجمع الفرس سروری يك بار در باب الباء آمده:

«بشتر نام حضرت میکائیل است.» مثالش شاعر گوید:

گرچه بشتر را عطا باران بود مرتوا در و گم-ر باشد عطا

(این شاعر نیز دقیقی است) كذافی التحفه. اما ابو حفص سفدی بیشتر را بمعنی ابر آورده و همین بیت مرقوم را با استشهاد آورده. دگر باره سروری در باب التاء آورده: «تیشتر نام حضرت میکائیل باشد و این لغت در باب باء نیز آمده».

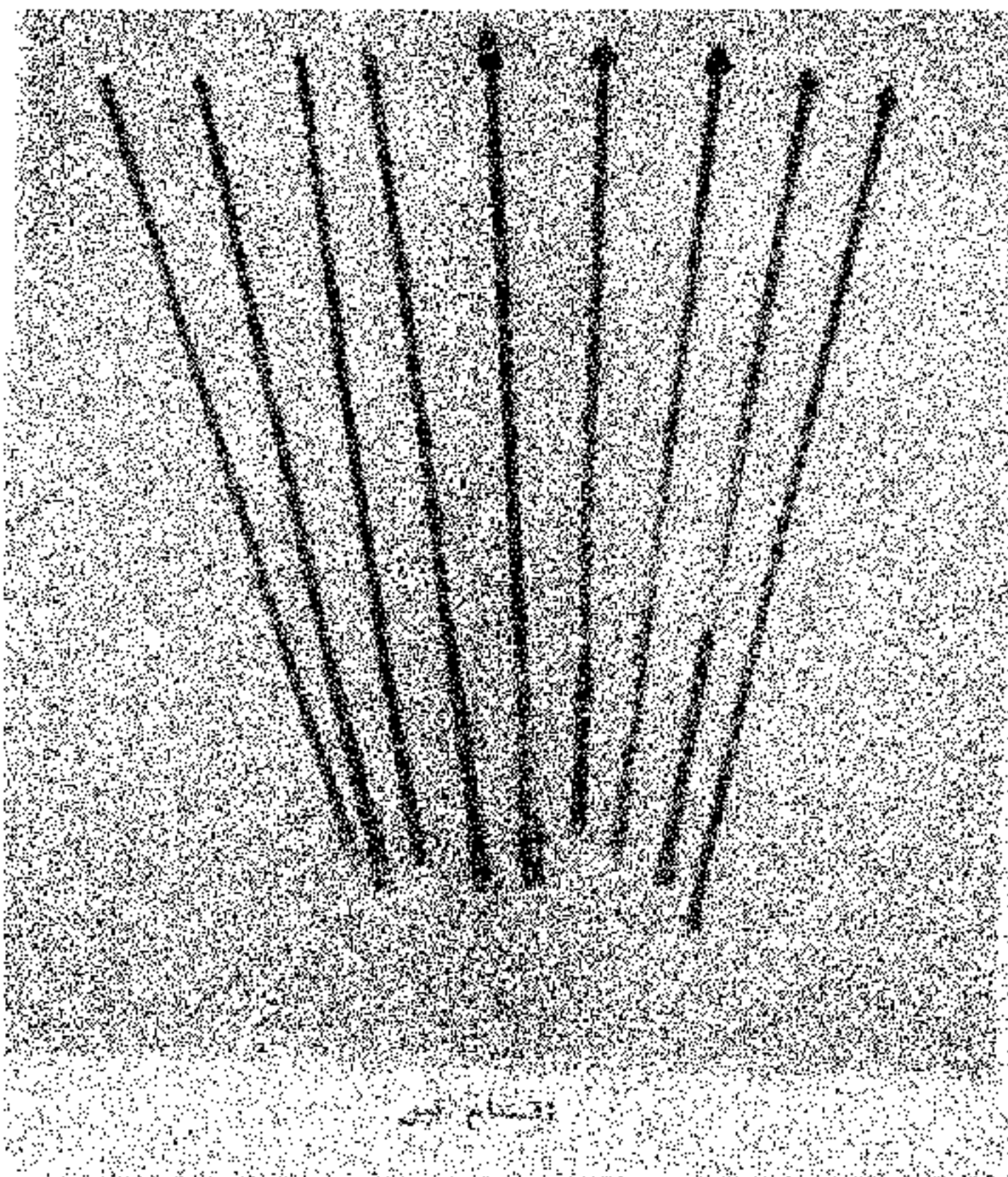
شك نیست که نام فرشته باران باید تشر باشد و دقیقی هم تیشتر آورده. از آنچه گفته شد نام ماه و روز تیر یاوازه تیر که یکی از ابزارهای جنگی است پیوستگی و خویشی ندارد. تیری که سخن مادر آن است، گفتیم در اوستا ایشو Ishu میباشد.

تیر آرش کمانگیر آنچنانکه گرز آفریدون در داستانهای مادر خور یادآوری است، این يك با گرز خود ایران را از ستم ازدهاك، شهریار بیگانه برهاند و آن دیگر باتیر خود تورانیان را از سرزمین ایران براند.

در تیر یشت دو بار از تیشتر یاد شده: در پارۀ ۶ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فرمند را میستاییم که تند بسوی دریای فراخکرت (دریای گرگان = خزر) تازد مانند آن تیر Tighra در هوا ایران که آرش بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث Airyoxshutha بسوی کوه خوانونت Xvauvant انداخت».

باز در پارهای ۳۷-۳۸ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فرمند را میستاییم که چست بدان سوی گراید و چست بدان سوی شتابد، تند و قیز بسوی دریای فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پران که آرش، بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث بسوی کوه خوانونت انداخت. آنگاه اهورامزدا بآن تیر جان بدمید، امشاسپندان و مهر از برای آن راه آماده ساخته و از پی آن اشی (Ashi فرشته توانگری) نیک و بزرگوار و یارندی (Parendi فرشته بخشایش و کشایش) بگردونه سبک و چست برآمده، از پی آن روان شدند تا اینکه آن تیر بکوه خوانونت فرود آمد».

این داستان بسیار شورانگیز بخوبی میرساند که تا بچه اندازه ایرانیان به میهن خود دلبستگی داشتند. این داستان را که در اوستا فقط بآن اشاره شده طبری در تاریخ الامم - بلعمی و ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس و



دینوری در اخبار الطوال و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و مجمل التواریخ و گروهی از نویسندگان دیگر و ابن الاثیر نقل کرده اند .

همچنین در ادبیات تیر آرش جای خود را باز کرده ، در همه جا از آن سخن رفته است . فخرالدین گرجانی در داستان ویس و رامین گوید :

اگر خوانند آرش را کمانگیر
تو اندازی بجان من ز گوراب^۱ آ
ترازید نه آرش را سواری
باز فخر گرجانی گوید :

شتابان تر براه از تیر آرش
باز گوید :

ز رخ بر هر دلی بارنده آتش
خسروی گوید :

چون کار بقفل و بند تقدیر افتد
آرش گهر مولی چو بر گردد بخت

این داستان را آنچنان که در آثار الباقیه آمده ترجمه اش را در اینجا می آوریم .

ابوریحان در آثار الباقیه درباره جشن تیرگان چنین گوید :

«آنگاه که افراسیاب بکشور ایران چیر گشت و منوچهر را در تبرستان بتنگنا انداخت بر آن شدند که مرز ایران با پرش تیری شناخته شود . درین هنگام فرشته نکهبان زمین پستدار مذکور را بنمود و گفت تیر و کمانی آنچنان که در اوستا آمده بسازند . پس از آن آرش را که مرد آزاده و دانا و دیندار بود برای انداختن آن تیر بیاوردند . آرش برهنه شد و گفت ای پادشاه وای مردم به تنم بنگرید مرا زخمی و ناخوشی نیست اما میدانم پس ازها کردن تیر یاره یاره شده ، فدای شما خواهم گردید . آنگاه بنیروی خداداد ، تیر از چله کمان رها کرد و هماندم جان سپرد . خداوند پفرشته باد فرمود تا تیر را نکهبانی کند تا از کوه رویان بدورترین جایی در خراسان زمین (مشرق)

۱- گوراب = جوراب جامی است در دوازده فرسنگی جنوب همدان .

فرود آورد. آن تیر در فرغانه به بن درخت گردکان که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود بنشست و همانجا مرز ایران و توران گردید. گویند از آنجایی که تیر پرتاب شد و تا آنجایی که فرونشست، هزار فرسنگ است. در چنین روزی بود که جشن مهرگان گرفتند.

بروایت دیگر این جنگ میان ایران و توران در روز کارنوذر و افراسیاب در گرفت و سازش میان این دو گروه در روز کارزو (زاب) بوده. آنچه درین باره در تاریخ تعالی آمده و ما آنرا کوتاه میگیریم این است:

پس از مرگ منوچهر افراسیاب آهنگ ایران کرد و این در روز کارنوذر پسر منوچهر بود. لشکر افراسیاب به تبرستان رسید. نوذر در آنجا با گروهی از سران سپاهش گرفتار و کشته شدند. بزرگان ایران زو پسر تهماسب را که از خاندان فریدون بود بشاهی برداشتند. آنگاه بمیانجی بیکها از افراسیاب سازش و آشتی درخواستند و بر آن شدند که لشکر توران باندازه پرش تیری از خاک ایران دور شود. آرش کمانگیر را برای اینکار برگزیدند. تیر او از درخت بیشه ویژه ای برگزیده شده بود و پر آن از بال شاهینی بود از کوهستان ویژه ای و پیکان آن تیر هم از کان ویژه ای ساخته شده بود.

زندگی این تیر اند از بیایان رسیده بود اما خداوند او را برای چنین روزی نگه داشته بود. او در تبرستان بر زبر کوهی سر بر کشیده بر آمد، تیری که خود افراسیاب در آن نشانی گذارده بود، از کمان رها کرد و هماندم جان سپرد. و این در هنگام برخاستن خورشید بود. تیر از تبرستان بسوی بادغیس پیرو از در آمد. خداوند بفرشته ای فرمود که آن تیر را همراهی کند و بسرزمین خولم در بلخ فرود آورد. آنگاه که تیر فرود آمد، خورشید هم فرونشست. آن تیر را از خولم بتبرستان نزد افراسیاب فرستادند چون آن را با همان نشان خود بدید در شکفت ماند که چگونه این همه راه به پیموده، اما نیارست از پیمان خود سرپیچد، ناگزیر همانجایی که تیر فرود آمد، مرز ایران و توران گردید.

در يك نامه كوچك پهلوی كه ماه فروردین روز خرداد، خوانده شده در بند ۲۰ آن آمده :

« ماه فروردین روز خرداد ، منوچهر و آرش شیپاک تیر ، زمین از افراسیاب تورانی بازستاند . »^۱

آرش در اوستا ارخش Erlxsha خوانده شده ، حرف «خ» در بسیاری از واژه های فارسی پیش از حرف «ش» می افتد چون ارتخشتر و اردشیر ، خشتر و شهر ، آخشتی و آشتی ، خشپ و شب و جز اینها .
در مجمل التواریخ این تیرانداز ، آرش شیوا تیر خوانده شده است . شیواتیر صفت است یعنی تندتیر . در خود اوستا خشویوی ایشو Xshvivi ishu صفت آورده شده از برای ارخش (آرش) همچنین خشوتو Xshvaeva صفت است که خود جدا گانه در اوستا بسیار بکار رفته و بهمین معنی است و در گزارش پهلوی ، شیپاک Šēpak شده و در فارسی شیوا = شیبا گویم یعنی چست خیزنده و تند رونده چون مار شیبا و تیر شیوا .

سر دیوار او پر مار شیبا جهان از زخم آنها ناشکیبا

نهر کرکانی

همین مایه اشتباه نویسنده برهان قاطع شده و گوید : « شیبا مار افعی را گویند » و باز گوید : « شیو کمان تیرانداز را گویند » و باز آورده : « شیوا بمعنی فصیح و بلیغ باشد » . این سومی را درست یاد کرده . شیوا زبان کسی است که در گفتار خود تند و چست است .

در مجمع الفرس جلد دوم آمده شیوا فصیح بود .

ابو شکور گوید :

بباید فیلسوفی بخت شیبا که باشد در سخن گفتن توانا

گذشته از نوشته های فراوانی که در نثر در دست داریم چه تاریخ و چه داستان ، سخنوران ما نیز در نظم از آرش بسیار یاد کرده اند .

بجا بود ازین دلاور تیرانداز که در داستان گرانمایه ما نمونه ای از میهن خواهی یاد گردیده بیش ازین سخن میداشتم اما باید درین گفتار باین اندازه بسنده کنم . در پایان باید یاد آور شوم واژه آرش که بمعنی مفی گرفته

۱- نگاه به یادنامه مکرری ص ۷۴۹

شده و در برهان قاطع و انجمن آرا بازگو شده و از واژه‌های ساختگی کتاب
دساتیر است که هیچ ارزشی ندارد.

در داستان ما تیزی که از کمان آرش جست، مایه رستگاری و آزادی
ایران زمین گردید. ایرانیان در سواری و تیراندازی بلند آوازه بودند،
همیشه از چابک سواران و تیراندازان چیر دست در نبردها یاد گردیده است.
دو مین پادشاه ماد، فرورتی خواست که یکسره دست آشوریها را از ایران
کوتاه کند، باین امید لشکری آراست و بسوی کشور آشور روی آورد، اما
جنگاوران وی هنوز چندان ورزیده و آزموده نبودند و از ابزارهای خوب
جنگی هم بهره نداشتند؛ ناگزیر نتوانستند در برابر هموردان زبردست
و کار آزموده پایداری کنند. فرورتی در این نبرد در سال ۶۳۳ پیش از میلاد مسیح
بخاک و خون غلتید و گروه انبوهی از جنگاورانش کشته شدند.

هووخشتر Huvaxshatra (Kyaxares) پسر فرورتی که از کشور گشایان
نامور ایران و بنیادگذار شاهنشاهی بزرگ (امپراتوری) میهن ماست، دریافت
که شکست پدرش از کجاست. این سومین شاهنشاه ماد که بعنوان فرشته
پیروزی یا ایزد جنگ (ورثرغن - Verethroghna = بهرام) خوانده میشد،
کوشید که جنگجویان خود را ورزیده تر و از سازو برگ جنگی بهتر برخوردار
کند. پس از چندی با سواران چالاک و گستاخ و کمانداران ورزیده و
نیزه‌وران زبردست آماده کارزار گردید. آشور در سال ۶۱۲ پیش از مسیح از
زخم پیکانهای جان ستان ایرانیان بر افتاد و پایتخت بزرگ آن نینوا با خاک
یکسان گردید. در روزگار هخامنشیان که شاهنشاهی ایران فراختر
گردید، چکاچاک گرز و شمشیر و ترنگاترنگ زه کمان از آوا و خروش نیفتاد
و تیر از پرواز نماند. گزنفون در کورشنامه گوید: «کودکان پارسی از
خرد سالگی کمان کشیدن و نیزه انداختن می آموزند و این ورزش تاشانزده
و هفده سالگی پایاست.»^۱

1-Histor of the Persian Empir by olmsteat 1948 P.3

از برای برخی از زمین ابزارها نگاه کنید به ص ۷۰ همان کتاب.

۲ - گزنفون - کورشنامه ص ۱-۲

هرودت و چند تن از نویسندگان دیگر یونانی گویند : ایرانیان از پنج تا بیست سالگی بفرزندان خود سه چیز می آموزند : سواری ، تیراندازی و راستگویی .

استرابو Strabo که در سال ۶۳ پیش از میلاد زاده شد و در سال نوزدهم میلادی در گذشت و همزمان اشکانیان است از ایرانیان روزگار فرمانروایی پارتها گوید : «آیین شکار ایرانیان این است که سه پشت اسب برآمده نیزه می اندازند و با کمان و کماند شکار میکنند . ایرانیان از بیست تا پنجاه سالگی بکار لشکری می پردازند چه پیاده و چه سواره ، آنان با بازارگانی و دادوستد کاری ندارند ، زیرا نه چیزی میخرند و نه چیزی میفروشند . این جنگاوران از سیرگردی برخوردارند و یک ترکش به پهلو آویخته و تبرزین و کارد هم با خود دارند . کلاه خود بلندی بر سر دارند که مانند برجی برافراشته است و زرهشان دارای پولکهای پولادی است ، سرداران شان هر کدام کمان و کماندی دارند ،^۱

چابک سواران و تیراندازان چیر دست پارتها در کارنامه ما نام بردارند بسا در کارنامه رم و جنگهای سخت ایران و رم از تیرهای سهمگین آنان یاد گردیده است^۲ ، در اینجا همه را بر شمردن سخن را بدر از خواهد کشاند . ایرانیان که همواره در پهنه کارزار از نیزه و ران و کمانداران خود یادگارهای خوب پهلوانی و پیروزی داشتند هیچگاه آنها را از دست ندادند . در یک نامه پهلوی که خسرو گواتان و ریتک خوانده شد ، ریتک (ریدک) که از یک خانواده آزاده و بزرگ است هنرهای خود را بر می شمرد و به خسرو پرویز پادشاه ساسانی چنین گوید : «استادی من در سواری و کمانداری ، آنچنان است که سوار همورد ، باید بسیار خوشبخت باشد تا بتواند از تیر من جان بدربرد آنچنان در نیزه وری و رزیدم ام که سوار همورد باید از بخت برگشته باشد که بانیزه و شمشیر خود به نبرد من در آید . در گوی و چوگان باندازه ای

1-Strabo XV 3 18-19

2-Parthia by George rovelinson London 1893 P. 397-403

ورزیده‌ام که دیری نباید تا بهماورد خویش چیره شوم . در گرزاندازی و بکار بردن پیکان و چکش ، نیز استادم .^۱

در پارینه نوک تیر و نیزه را بزهر آغشته میکردند تا کار سازتر گردد. این زهر یا از گیاه شوکران که «بیخ تفت» هم خوانده شده، گرفته میشد یا از یک گیاه زهر آکین دیگر چون قاتوره. آنچنان که بومیان امریکا از برای آب دادن تیر خود زهری از گیاه تاباک (توتون) فراهم میکردند.^۲

ترکش : گفتیم در فرگرد چهاردهم و نصدیداد پاره ۹ واژه اکن Akana بمعنی ترکش است. در اوستا جز همین یکبار دیگر با آن بر تمیخوریم. در گزارش اوستا، گردانیده شده به کنتیر Kantir . این واژه در زبان فارسی بجای نمانده اما در پهلوی بسیار رایج است. در نامه «یادگار زریران» در پاره‌های ۶۸ و ۷۶ و ۷۷ بکار رفته است.^۳ این ترکش یا تیردان بگفته اوستا، گنجایش سی جوبه تیر باید داشته باشد .

در عربی جعبه بمعنی ترکش است .

ندیدمش روزی که ترکش نبست
ز پیکان پولادش آتش نجست
سعدی

غمی بد دلش ساز نخجیر کرد
کمر بست و ترکش پراز تیر کرد
فردوسی

ابا ترکش و گرز بسته میان
چنین ترگ و شمشیر و ببر بیان
فردوسی

پساده بکسردار آتش بداند
سپردار و با تیرو ترکش بداند
فردوسی

آنچنان که خفاجی در شفاء القلیل گوید: «ترکش کجعبه مقرالهام عربیه - المولدون. جمع آن تراکیش، در زبانهای اروپائی نیز ترکش در ایتالیایی

۱- خسرو گوانان و ترجمه اونوالا Unvala پاره ۱۱-۱۲

۲- نگاه به هر مزدنامه ص ۱۰۲ و ۱۹۴

۳- یادگار زریران ترجمه کیجر Geijer

شده Turcasso ودر یونانی معمولی Tarkasin یا Tarkasion ودر زبان فرانسه Carquois^۱

در نوروزنامه، کتابی که به عمر خیام بازخوانده شده فصلی (ص ۳۹ - ۴۳) درباره تیر و کمان دارد آنچنانکه فصل پیش از آن (ص ۳۴ - ۳۸) از شمشیر یاد میکند. درین فصل شمشیر مطالب سودمندی ندارد جز اینکه گفته شده: «نخستین گوهری که زکان بیرون آوردند آهنی بود... و نخست کس که از وی سلاح ساخت جمشید بود. شمشیر چهارده گونه است یکی یمانی، دوم هندی پنجم نصیبی، دهم دمتقی، یازدهم مصری، چهاردهم قراجوری.» اما در فصلی که از تیر و کمان سخن میدارد چند جمله آن را که در آنها چندواژه دیده میشود در اینجا می آوریم:

«نخست کس که تیر و کمان ساخت کیومرث بود و کمان وی بدان روزگار چوبین بود بی استخوان، یکپاره چون درونه حلاجان و تیروی کلکین با سه پر و پیکان استخوان، پس چون آرش و هادان بیامد بروز منوچهر کمان را پنج پاره کرد هم از چوب و هم از نی و به سریشم بهم استوار کرد و پیکان آهن کرد... بهرام گور کمان را با استخوان مار کرد و بر تیر چهار پرنهاد و کمان را توز پوشید... و وزن کمان بلندترین ششصد من نهاده اند و مر آن را کشکنجیر خوانده اند و آن مر قلمه هارا بود و فروترین يك من بود و مر آن را بهر کودکان خرد سازند و هر چه از چهار صد من تا دویست و پنجاء من چرخ بود و هر چه از دویست و پنجاء من فرود آید تا بصد من نیم چرخ بود، و هر چه از صد من فرود آید تا بشصت من از کمان بلند بود... انواع کمان هرچ مر او را نام چرخ است سه است: بلند است و پست و میانه. همچنین انواع تیروی سه است: دراز و کوتاه و میانه. دراز یا نژده قبضه، میانه ده قبضه، کوتاه هشت قبضه و نیم آ.»

در توضیحات آورده شده: ص ۱۱۵ توز، پوست درخت.

قراجوری قلمی نوعی شمشیر، مراد از قلع هندی فولاد هندی است.

1- Les wots français dérivés de l'arabe par Iammens beyronth

۲- نوروزنامه عمر خیام - چاپ تهران ص ۳۹-۴۳

کمان و تیر آنچنان که فلاخن، از زین ابزارهایی است که هم‌اوردان دور از هم‌دیگر در نبرد بکار می‌بردند و گرز و کارد از برای نبرد نزدیک بهم و یسا جنگ تن‌به‌تن بود.

نزد یونانیان در روز کاران پیشین، کمان از دوشاخ بزرگ گاو میش که در بن بهم پیوسته است، ساخته میشد. پس از آن کمان را از چوبهایی که خمیده میشد ساختند و تیر را از نی و نوک آن را با آهن و پولاد ساختند.^۱

واژه شاخ آهو و یا شاخ غزال (در فرهنگها آمده) که بمعنی کمان تیراندازی گرفته شده، گویای این است که در روز کاران پیش در آغاز کمان از شاخهای گوزن و آهو و اینگونه چارپایان ساخته میشد.

در نظم و نثر ما تیر و کمان بسیار بکار رفته و از برای هر یک از آنها نامهای گوناگون یاد گردیده است.

گفتیم در اوستا تیردان اکن Akana خوانده شده و در پهلوی کنتیر Kantir و در فارسی ترکش. گذشته از ترکش نامهای دیگری از برای ترکش یاد گردیده و گویندگان ما آنها را بکار برده اند مانند:

کیش - شکا - شفا - نیم لنگ
کیش :

آسمان گر سلاح بر بندد تیر تدبیر سو نهاد در کیش

انوری

بدست غمزه روان تر روانه کن تیری که صبر آن نکند دل که بر کنسی از کیش

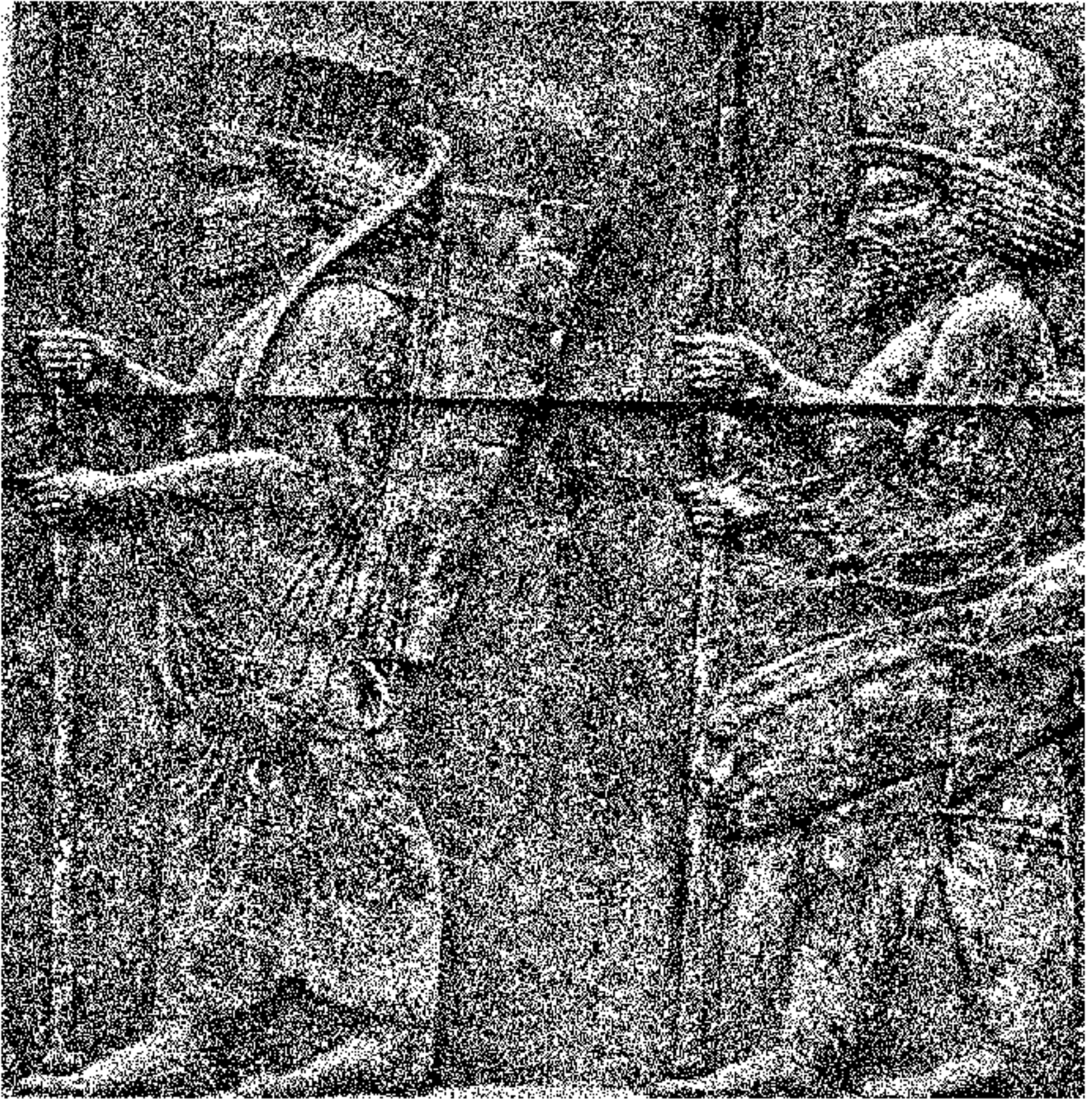
کمال خجندی

نویسنده صحاح الفرس آورده: ... کیش تیر بود که عرب آنرا جمبه خوانند.
یدرم گفت:

همچنان تیر غمت را سپر از سینه‌هاست گر چه تیر دگرت در همه کیش نماند

در لغت اسدی آمده شفا تیردان بود. تازیان جمبه گویند. فرخی گفت:

۱—Hellas von W. baumgarten Leipzig 1902 P. 364



سربازان جاویدان (پارسی و مادی)

برقت کارزار خصم و روز نام و فنک او
فلک در گردن آویزد شفا و نیم لنک او
باز در لغت اسدی چاپ تهران آمده: شکاکمیردان بود. بو عبدالله ادیب گوید:
بتیر غمزه دل عاشقان شکار کند عجبتر آنکه بتیری که از شکانه جداست
معزی گوید:

ای سرافرازی که از تاج شهان زبید همی
بر میان بندگان توشغای و نیم لنک
بیفکنند رستم شفا و کمان همه خیره گشته بر ایشان کیان
فردوسی

کمان در فارسی نیز بنامهای گوناگون خوانده شده:
چرخ - نیم چرخ - شیز - تخش
چو چپ راست کرد و چو خم کرد راست
فغان از خم چرخ چساجی به خاست
فردوسی

شیز
چو با تیغ نزدیک شد ریو نیز
بزه بر کشید آن خمانیده شیز
فردوسی

شیز بمعنی آبنوس گرفته شده از اینکه کمان شیز نیز خوانده شده فاگزیر
از یثروست که از چوب آبنوس کمان میساختند.
فرو برده از شیز و صندل عمود یک اندر در گر ساخته چوب عود
فردوسی

در لغت شاهنامه، ولف آورده: تخش Bogan در شاهنامه آمده:
همه بنده در پیش رخس منند جگر خسته قیغ و تخش منند
پول هورن در شماره 346 آورده: Texs Pfeil Gr. Toxon
در برهان قاطع آمده تخش بفتح اول ... و نوعی از تیر هم هست و تیر
آتشبار نیز گفته و بعضی گویند نوعی از کمان است که تیر بسیار کوچک دارد.
در مجمع الفرس آمده تخش ... و نوعی از کمان که تیر از آن به تعبیه اندازند.

نموك ، تیری باشد که چون بهیزی فرو شود برون آوردن دشوار باشد.
یسر خواجه دست برد بکوک خواجه اثر را بزد بتیر تموک
عصاره

فیلک ، تیر بدخشانی بود.

بکوه بر شد و اندر نهال که بنشست
فیلک پیش و بزه کرده نیم چرخ کمان
تکمر بضم تاء یا تکمار و تخمار یک گونه تیر در برخی از فرهنگها یاد
گردیده است.

خدنگ ، درختی است که از چوب آن تیر سازند ، باید سپیدار باشد ،
بسا خود تیر را خدنگ خوانده اند (فرخی)

تہمتن به بند کمر برد چنگ
گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
خدنگی بر آورد پیکان چو آب
نهاده بر و چار بر عقاب

نردوسی

همچنین زرنک که یکی از درختهای کوهی است چوب بسیار سخت دارد
و از آن تیر و نیزه و گوی وزین سازند.

نوشته اند اگر آتش آن بر خاک بپوشند ده روز بماند :

چنان بکریم اگر دوست بار من ندهد

که خاره خون شود اندر شخ و زرنک زکال

منجیک

بھوکان چو برداشت گوی زرنک
زبیمش بگرد رخ مه زرنک

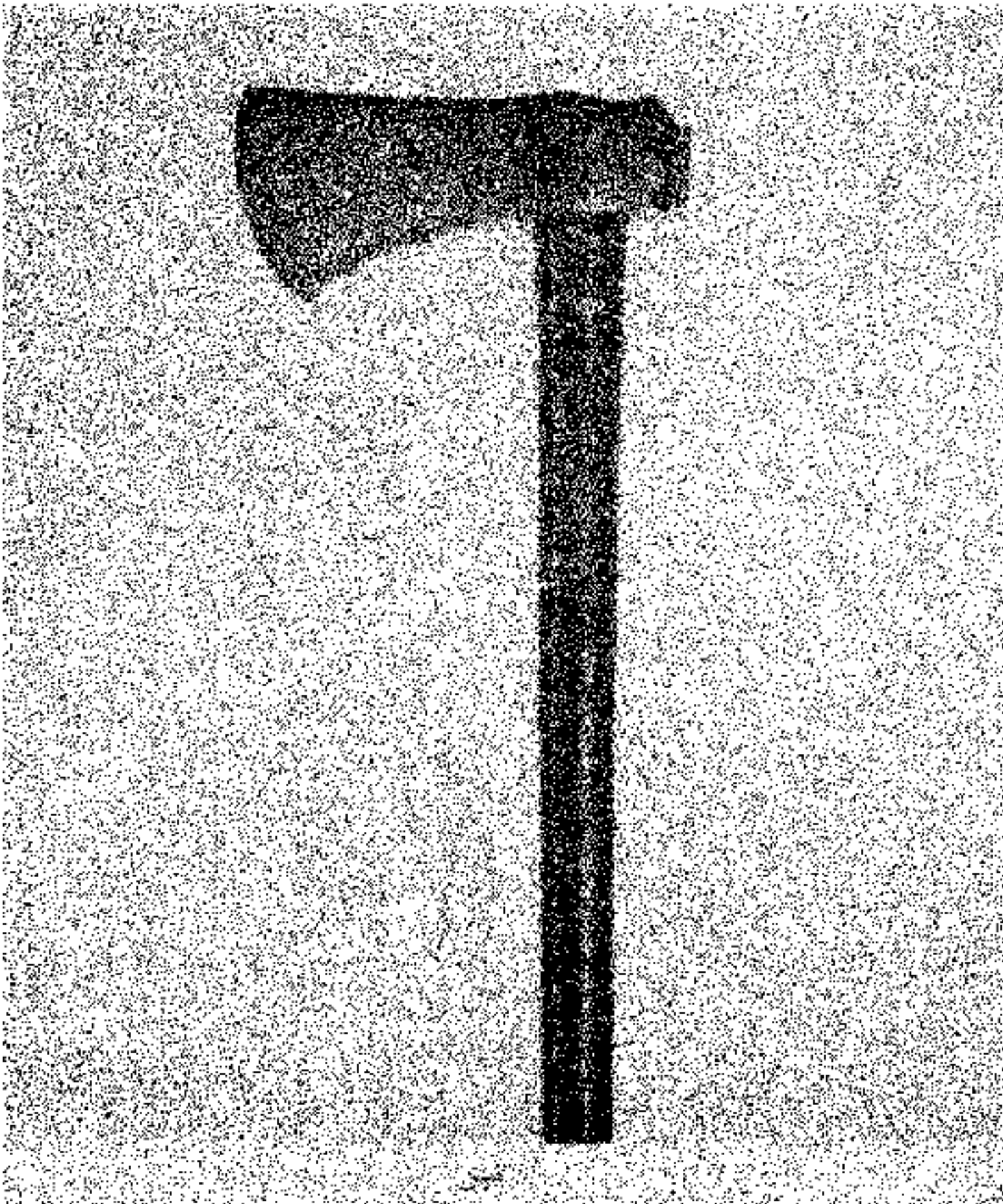
اسدی

آفرین زان مرکب شبدیز رنگ رخس روی

آنکه روز جنگ بر پشتش نهد زین زرنک

منوچهری

در برخی از فرهنگهای فارسی «زرنک» بمعنی تیر یاد گردیده ، آنچنانکه
«خدنگ» تیر دانسته شده است. درخت گزن نیز که از چوب آن تیر ساخته میشود ،
در برخی از فرهنگها آمده : گز ، یکی گونه تیر بی پرو پیکان باشد.



در سخنان از این درختان ، بجاست از توز نیز که درختی است یاد شود
از پوست آن که سفید رنگ است کمانرا پوشانده کمان توزی گفتند
گاهی نیز تیره چوبه ، گفته شده :

دری هم بر آید ز چندین صدف ز صد چوبه آید یکی بر هدف
سعدی

بگفته اسدی در لغت فرس ، تموك ، تیری است که به انجام می باشد و
فيلك ، تیر بدخشانی بود. دقیقی يك گونه تیر را طرازی ، نامیده :

کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر که بر کشیده شود با پروان تو ماند
آنچنان که میدانیم ، برخی از جنگ ابزارها ، بکشور یا شهری باز خوانده
چون پرند (= تیغ) هندی :

ز شادروان بخاک اندر فکندش گرفت از دستش آن هندی پرندش
نخر گرگانی

کمان چاچی :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم ستاره فرو ریزد از تر کشم
بمالید چاچی کمانرا بدست بچرم گوزن اندر آورد شست
فردوسی

تیغ رومی :

سکنسدر پیامد میان دو صف یکی تیغ رومی گرفته بکف
فردوسی

تیغ هندی :

دو چیز است کورا به بند اندر آرد یکی تیغ هندی دگر زرکانی
دقیقی

شل (نیزه کوچک) افغانی :

بگونه شل افغانیان دو پره و تیر چو دسته بسته بهم تیر های بی سو فار
فرخی

در نوزنامه که یاد کردیم گفته شده که شمشیر چهارده گونه است از
آنهاست: یمانی ، نصیبی ، دمشقی ، مصری .

در فرهنگهای فارسی از برای بسیاری از زین ابزارها بنامهای گوناگون برمیخوریم. شاید همه آن واژه‌ها ایرانی نباشد آنچه آنان که دیدیم غداره در سانسکریت؛ همچنین ناچنج بمعنی تبرزین که در نشر و نظم ما بسیار بکار رفته، یادآور واژه Nashaka میباشد که در فرهنگهای سانسکریت بمعنی نابود کننده یاد گردیده است.

واژه شل که گفتیم بمعنی نیزه کوچک است، در زبان هندوستانی نیز شیل Shil بهمین معنی یاد گردیده است.

در پایان گفتار گرز گفتیم که در فرهنگها واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است، امروزه کباده یکی از ابزارهای ورزشکاران است. درونه پنبه زن (نداف) را نیز کمان خوانند و کمانه جوی کن (مقنی) نیز چنین خوانده میشود:

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه ز سنگ

دل تو از کف تو کان زر پدید آرد

هر چیز خمیده را نیز کمان گویند:

سپر گردد مه داه و چها را
ابوشکور بلعی

الا تا ماه نو خمیده کمان است

گفت به پیری که کمانت بچند

دهر کند پشت ترا چون کمان

سعدی

قازه جوانی ز سر نیشخند

پیر بخندید و بگفت ای جوان

کمانچه نام سازی است. رنگین کمان و کمان سام و کمان رستم و کمان بهمن، قوس قزح باشد که آن را کمان شیطان نیز گفته اند

کشکنجیر که گفتیم در نوروز نامه یاد گردیده، یک گونه کمان بسیار بزرگ است که با آن تیرستبر و یاسنگ بسوی دژ و برج و بارواندازند از برای کوبیدن و فروریختن پناهگاه هم‌اورد و این معنی از خود واژه کشکنجیر برمیآید، چه کشک همان کوشک است و انجیردن بمعنی سوراخ کردن.

کشکنجیر را گویند کان پیشین ما بسیار بکار برده اند:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد

آن کجاستنها بکشکنجیر بنوازدهدنگ

منوچهری

من کمان را و خداوند کمان را بکشم

گر خداوند کمان زال و کمان کشکنجیر

سودنی

زنیورک که زنیورهم گفته میشود بایدمانند کشکنجیریکی از ابزارهای

قیرااندازی باشد:

مشبك سینه‌ها چون خان زنیور

زقیرااندازی زنیورک از دور

امیرخرو

تیر آتشزا: هر دوت در سخن از جنگ ایرانیان و یونانیان در روزگار
خشیارشن گوید: «آنگاه که لشکریان ایران به آتن درآمدند گروهی از
مردم آلبا به پناهگاهی که از چوب ساخته بودند آمدند، ایرانیان
در پشته‌ای که Arciopagos خوانده میشد و روبروی آن پناهگاه بود،
برآمدند و باتیرهای آتشزا، آن را سوختند.»^۱

در سالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ برخی از زمین ابزارها را یاد کردم اینک درین

گفتار از فلاخن که یکی از ابزارهای جنگی باستانی است یاد می‌گردد:

گر کس بودی که زی توام بنمکندی خویشتن اندر نهادمی بفلاخن

(ابوشکور بلخی)

آهنان که مردمان روزگاران پیشین از سنگ ابزارهای زندگی خود
را می‌ساختند، همین سنگ نزد آنان، ابزاری بوده از برای شکار و پیکار.
فاکزی این سنگ کلبوخی بوده تراشیده که با دست پرتاب میشده،
رفته رفته تراشیده و پرداخته شده، از آن گروه (غلزله = کلوله)

1 - Herod. VIII. 25

ساختند و بساهم بجای گروه سنگی، گروه سربی فراهم کردند. برای اینکه این گروه دورتر رود و کارسازتر شود، آن را در میان تسمه چرمی یا بافته‌ای همانند کیسه که از موی و پشم ساخته می‌شده، می‌نهادند و از دو سوی آن، دو ریسمان پیوسته، چند بار بگرد سر میگردانیدند و در هنگام آن گردشهای تند، یک سر ریسمان را رها میکردند، اینچنین آن گروه با ماسجکاه دورتر میرسید، بنشان رسیدن و کارساز آمدن آن بسته بنیروی بازوی سنگ انداز و ورزیدگی و چالاکی وی بود. این زین ابزار بیشتر از برای زد و خورد های هموردان نزدیک بهمدیگر بکار میرفت. کاردهم در آغاز پاره سنگی بیش نبوده که لبه آن را تراشیده تیز میکردند و از آن پس با ایوخت (فلز) فراهم شده، تیغی بر آن و سهمناکتر گردید، گرز نیز در آغاز پاره چوبی بوده با بند و گره، پس از چندی با آهن و فولاد، ریخته شده و در پهنه کارزار از ساز و برگ یلان و ناموران گردید.

همچو بن کمان و تیر که از آنها هم در گفتارهای پیش سخن رفت، چیزی جز دوشاخ بهم، دسته جانوری و یک تالک و ریانی نبوده، رفته رفته با اندازه‌ای آراسته و پرداخته گردیده تا بدست خنجر ایوان ما همانند مژه و ابروی دلارام گردید. این ابزاری که در پارینه در کارزار با آن سنگ میانداختند در فارسی فلاخن خوانده شده :

بسند انداخت گاهم که بمغرب
چنین هرگز ندیدستم فلاخن
(ناصر خسرو)

فلاخن از واژه‌های بسیار کهنسال زبان ماست جز اینکه در زبانهای باستانی ایران زمین چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبوده و هر آن حرفی که در پهلوی و پارسی لام شده، در بن راه بوده، از آنهاست همین واژه فلاخن مانند بسیاری از واژه‌های دیگر فارسی چون دل و گل و البرز و الوند و جز اینها. گفتم در اوستا همه ابزارهای جنگی یاد گردیده از آنهاست همین فلاخن که فرا دخشنا Fra Dax Shana خوانده شده است، بیگمان اگر در سنگنشتهای پادشاهان هخامنشی این واژه بجای مانده بود، در پارسی باستان

نیز این جنگ ابزار را با چنین نامی می‌یافتیم. در یونانی Sphendone و در لاتین Funda خوانده شده است.

این جنگ ابزار ساده نزد بسیاری از مردم گیتی که از فرهنگی هم برخوردار بودند، در کارزار بکار میرفت. گفتم در داستان ما، بسیاری از ابزارها را فرا آورده جمشید پیشدادی، دانسته‌اند، در تاریخ طبری فلاخن دید آورده کیومرث، نخستین فرمانروای پیشدادی است. ابوعلی محمد بن محمد بلعمی که در سال ۳۶۳ در گذشت، کسی که تاریخ طبری را از تازی به فارسی گردانیده، چنین آورده: «سلاح او (کیومرث) یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی، نام خدای بزرگ بر آنجا نبشته و هر کجا دیر و پیری دیدی بسنگ و بدان نام برترین خدای تعالی، او را هزیمت کردی و همه بر میدند.»

نزد مصریان فلاخن در سه هزار سال پیش از مسیح، یکی از سازو برگ جنگی آنان بوده و هم چنین نزد مردم باستانی دیگر چون اسرائیلیان و آشوریان در نبردها بکار میرفت.

بویژه نزد ایرانیان گروه سنگ اندازان در پیکارها بسیار آزموده و چیره دست بودند و در سده پنجم پیش از میلاد مسیح، جنگهایی که میان ایران و یونان در گرفت، چنین مینماید، که هنر فلاخن بکار بردن، از ایرانیان به یونانیان رسیده باشد.

مردمان Thessalia و جزیره Rhodos، از آن پس در سنگ اندازی ورزیده و نامبردار شدند.

در نبردهایی که در سالهای ۲۴۱-۲۶۴ و ۲۰۱-۲۱۸ و ۱۴۶-۱۴۹ پیش از میلاد میان رم و مردم کارتاگو Carthago، نخست در جزیره سیسیل Sicile و پس از آن در خود کارتاگو (غرتاچنه)، سرزمین تونس کنونی در گرفت و در تاریخ، جنگهای پونیک Punique خوانده میشود، فلاخن نیز با ابزارهای دیگر جنگی، بکار میرفت. در ستون تراژان Trajan (۹۸-۱۱۷ میلادی) که در پایتخت رم بیادگار پیروزیهای این امپراتور بر افراشته شده، فلاخن هم در کنده گریهای آن ستون دیده میشود.

آنچنان که میدانیم در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح خشایارشا، شاهنشاه هخامنشی، بسوی یونان لشکر کشید، هرودت درین باره مینویسد: « چون یونانیان گزند سپاه انبوه ایرانیان را بخود نزدیک دیدند، یکی بسوی گلن Gelon شهریار خودکام سیسیل فرستادند و از او یاری درخواستند. فرمانروای این آبخست (جزیره) بفرستاده یونان گفت: من میتوانم دو بیست کشتی جنگی، بیست هزار جنگاور سنگین ابزار، دوهزار سوار، دوهزار کمانگیر، دوهزار فلاخن دار، دوهزار سوار سبک ابزار، بشما بدهم و از برای همه لشکریان یونان گندم نیز تا پایان پیکار، بفرستم و همه اینها را آنکاه بجای خواهم آورد که سپهسالاری رزمندگان یونانی تا پایان نبرد با خود من باشد. چون درخواست گلن را یونانیان نپذیرفتند، جنگاورانی از سیسیل به پهنه کارزار ایران و یونان فرستاده نشد.»

ازین گفته هرودت پیداست که در پارینه، سنگ اندازان، گروهی از زرمندگان بودند، مانند تیراندازان و نیزه وران.

در اوستا چهار بار واژه فرادخشنا (= فلاخن) و صفت فرادخشانیه Fradaxshanya برمیخوریم که صفت است بمعنی فلاخنی.

در مهریشت گفته شده: «سنگهای فلاخن پیمان شکنان، کسانی که مهر ایزدنگهبان پیمان را در پیمان شکنی بیزارند و ناخشنود سازند، به نشان نخواهد رسید، هر چند که بنیروی بازوان خوب رها شود». در اینجا از برای سنگ فلاخن، زرشتوه Zarshuva آمده، واژه ای که چندین بار در اوستا بکار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که زند خوانند و در روز کار ساسانیان انجام گرفته، به واژه سنگ، گردانیده شده است.

در فروردین یشت، پارهای ۶۹ - ۷۲ آمده: «آنکاه که شهریسار تسوانسای کشوری از دشمن کینوری بتنگنا افتد، اگر فروردهای زبردست را بیاری خود بخواند، هر آینه آن فروردها پاک نیرومند (نیاگان) که از او ناخشنود و خشمگین نباشند، بیاری وی به پرواز درآیند، تو گویی همانند مرغهای شهر گشوده بسوی وی بشتابند، او را چون جنگ ابزاری بسان سیروزره یشت و سینه، در نبرد با دروغ پرستان

نابکار و فریقار و درستیزه اهریمن ناپاک و زیانکار ، بکار آیند ، آنهمن که کویی ، بصد و بهزار و بده هزار سنگ دشمن ، آسیب فرود آید ، اینهمن نه تیغ خوب آخته شده همورد و نه گرز خوب آهیخته شده و نه تیر تیز خوب رهاشده و نه نیزه خوب یرتاب شده و نه سنگهای فلاخن که از نیروی بازورها شده ، هیچیک از اینها ، بآماج فرسده .

دروندیداد ، فرگرد (= فصل) هفدهم پاره ۹ از برای سنگ فلاخن واژه اسن Asan آمده واژه‌ای که در فارسی آس گوئیم و بمعنی سنگ میگیریم و گویندگان ما بهمین معنی بسیار بکار برده‌اند . واژه آسمان که بمعنی سنگ مانند است همین واژه را در بردارد . آسمان نزد ایرانیان و هندوان مانند سنگ آسیاگردان دانسته شده است و باز همین واژه است که در آسیاب و باداس و دستاس و پاداس و خراس دیده میشود و آن سنگی است که از برای آرد کردن گندم و دانه دیگر با آب و باد و دست و پا و خریا کاومیکردد .

در فرگرد چهاردهم و ندیداد ، پاره ۹ ، فلاخن با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر آورده شده و گفته شده که این ابزارها باید از برای توجشن (جبران) گناهی به جنگاوران بخشیده شود و درین جا آمده که فلاخن باسی سنگ (اسن) . در گفتار تیر و کمان هم دیدیم که کمانگیران باید سی چوبه تیر در تیردان یا ترکش داشته باشند یعنی باندازه‌ای باشد که کشیدن آنها به جنگاوران گران نیاید .

در گزارش پهلوی اوستا در معنی واژه فرادخشانیه آورده شده: «سنگچه کوبن» .

هر چند واژه کوبن در گزارش اوستا خوانده نشده ، اما باید همان «کوبن» باشد از مصدر کوبیدن که در فرهنگها فارسی یاد گردیده و یک گونه پتک یا کزینه دانسته شده است . کوفن (= کوبن) مانند بسیاری از واژه‌های دیگر فارسی بهند راه یافته ، در زبان هندوستانی بمعنی فلاخن رایج است . هم چنین خود واژه فلاخن در آن زبان بکار میرود .

پس از بکار افتادن زین ابزارهای گرم یا آتشین ، بسیاری از سازو برگهای جنگی پیشین از کار افتاده ، از آنهاست همین فلاخن که دیگر ابزار زد و خورد